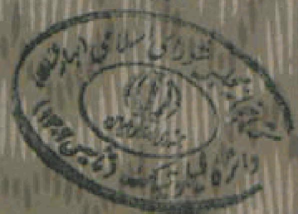
١٦١







اهدا بکتابخانه
حضرت استاد معظم
جناب آقای محترم نوائی
مدظله العالی
احقر العباد فکری
السلجوقی

هذا

رسالهٔ تدارک سموم

۶۴۴





کتاب هذا
شاید بخصوص یا ترجمی
از کتاب رساله هیئتکی که
که یاره ...
مناسب ...
او ...
و مصنفش
نامعلوم
فکری

[illegible]

مقاله در بیان وبا واحتراز از وبا عبارت از فساد جوهر هست وسبب او اسباب سماوی
واسباب ارضی می باشد وانچه اسباب ارضیست مثل ابهای گندیده بسیار که هوا مقارن
وجیف بسیار در ملاحم از مقتول ومراد از جیف جمع جیفه است که مراد باو ابدان کشتهاست
که دفن نکرده باشند ومراد بملاحم مواضعیست که در و کشتها افتاده اند ان مواضع جنگ
کاه هست ومواضعی که اب بروی ان زمین بیرون اید وحرکت نکند واورا نیز جیفه می نامند
ومراد زمینهای تنگ هست اب بر روی ان زمین ایستاده است وهوای بلاجیف ان نیز متعفن
می باشد واسباب سماوی انست که در سالی که فساد در هوا شود ومتعفن می شود ودر اسمان
شهب بسیار مشاهده می افتد ومراد بشهب انست که از اسمان گویا که ستاره متوجه
زمین شده می افتد واو اگرچه بعینه ستاره می نماید اما در ستاره جیفه نیست وبخاریست
مشتعل شده واین در اخیر صیف بیشتر میشود از بهار وزمستان وهرگاه که او بیشتر
وبسیار شود علامت حدوث وباست واین وبا مرضیست بلکه سبب مرض است
که ان مرض طاعونست وهمچنین است که هرگاهی که اسباب باران بسیار شود
از ابر وغیر ذلک ولیکن باران نیاید واین نیز منذر ومخبر دهنده بوباست وهرگاه
که در زمستان بارنده گی نشود وفصل بمقتضای خود نگردد ودر اشجار واثمار تغییر
حاصل شود که نوبت تیرماه مشارکت وشبهت ظاهر شود منذر بوباست و
اراضی انست که دران سال در بلده از بلاد فساد هوای وبائی میشود بعضی حیوانات مثل
ضفادع وحشرات بسیار میشود وحیوانات زکی الحس مثل لکلک وموش گریزند ودان
سال کم ظاهر میشود واگرچنانچه موش از خانه خود بیرون اید مبهوط شده می افتد واین احوال
منذر بوباست مقاله در بیان کیفیت احتراز از وبا واو انست که اول تنقیه بدن وتعدیل
مزاج باید کرد وترک فواکه که از اسباب قریبه تعفن است باید کرد وشراب که مراد خمر است
از و نیز اجتناب باید کرد واقتصار بر مجففات وصحنای شامیه باید کرد ومراد بصحنای شامیه
انست که مردم گیلان وشیروان ولار اورا بسیار مسازند وبسیار میخورند ونان خورش
ایشان اکثر اوست وهمه اینها در ایام وبا نافع است ومجفف مواد است ومراد بصحناست
که بسیار از ماهی ورده را در خمیر اب ونمک انداخته در افتاب میگذارند که متعفن می شود وادویه
حاره در وی می اندازد وچوب بسیار میزنند تا ماهیهای متعفن در وحل میشود واو را از کرباسی
گذرانیده دیگر در افتاب میگذارند تا میرسد واز این بنان میخورند واز این اب در خمیر نان می اندازند
واز این اب بسرکه امیخته بنان میخورند ومطلق ترشیها در ایام وبا در این علت نافع است



بسم الله الرحمن الرحیم ما شاء	نیست جز این اسم فسون سمیم
خلق جهان را بطریق عموم	یافته زین اسم تدارک سموم
احمده حمداً فی کل حال	صلّ علی افضل خلقه و آل

بدانکه بدن انسان که ترکیبش از اعضا و ارواح است همیشه بواسطهٔ ریاضات که عبارت از حرکات اعضاست و بسبب اعراض که کنایت از حرکات ارواح است در تحلیل و کاهش است و نیز محللات خارجیه چون هوا و غذا محمد این معنیست و حفظش تا زمان توالد که بقاء نوع بدان میسر است بلکه تا حد تمیز که معرفت حق سبحانه و تعالی بدان متصور است ممکن نیست الا بایراد بدل آنچه بسبب ورود محللات ضروریهٔ مذکوره زمان زمان فانی میگردد و این شیوه میسر نه جز بدستیاری اکل و شرب شود پس لاجرم آدمی را مادام حیات احتیاج بخوردن و آشامیدن می افتد و مقرر است که جمیع آنچه خورده تواند شد موافق طبیعت انسانی نیست بلکه بعضی مفسد اوست پس

همه بواسطه ریاضات
و بسبب اعراض که
کنایت از حرکا

همانکه



در معالجه
... چون زهر

اما بعد این رساله ایست در معالجهٔ زهرها و چون زهر بر دو نوعست یکی آنکه خورده شود و دیگری آنکه جانور زهردار بگزد این رساله را مشتمل بر دو قسم ساختم و در اول هر قسمی قاعدهٔ چند کلی آوردم که ناچار هر که خواهد که در آن قسم شروع کند آن قاعدها را باید دانست و در خاتمهٔ رساله اگر بزانند گزنده ها سخنی رانده خواهد شد تا ازین باب هیچ چیز نامعلوم نماند و بدانکه درین رساله که بتدارک سموم موسوم است سمومی را آورده ام که معروف و مشهور است و در اکثر مواضع موجود نه آنها متروک و مهجور است و از میان مفقود

قسم اول در زهرهای خوردنی و این مشتملست بر مقاله

بدانکه آنچه خورده میشود یا غذاست که در بدن معتدل بماده اثر میکند یعنی خون میگردد تا عضو شود چون نان و گوشت یا دواست که بکیفیت عمل می نماید یعنی بدن معتدل را باعتدال میدارد یا گرم یا سرد یا تر یا خشک یا گرم و تر یا گرم و خشک یا سرد و تر یا مثل سرد و خشک می سازد چون بادام

وعناب وسبستان وگاوزبان ولوبیا وقند وبادیان و
انار شیرین وترش یا ذو الخاصیت [illegible] صورت نوعیه
موثر است یعنی بدن را کیفیتی می بخشد غیر کیفیات نه کا زچون
زهر و پازهر که یکی مزاج انسان را فاسد می سازد ویکی نگاهش
میکند از فساد وگاه باشد که در ماکولی دو حیثیت یا هر سه
حیثیت جمع گردد وبدانکه در مبحث سموم بغذا کار نیست
چه انچه خون میشود تا بدل ما یتحلل گردد محالست که ازین
حیثیت مفسد طبیعت انسانی بود بلکه ممد حیات خواهد
بود خاصه هر که باعتدال بود وشروطی که در کلیات فن
مقرر شده مرعی دارد اما دوای غیر معتدل را چهار مرتبه تعیین
کرده اند وگفته اند هر دوایی که اندکی از وی چون خورده شود
اثرش ظاهر نگردد مگر مکرر اخورده شود در درجهٔ اول است
از ان کیفیت که اثر اوست وهرچه بی تکرار اثرش ظاهر شود
اما ضرر نکند در درجهٔ دوم است وهرچه فی الجمله ضرر کند
اما نکشد در درجهٔ سیم است وهرچه بکشد یا نزدیک

بمردن

بمردن رساند در درجهٔ چهارم است وقسمی اخیر را دوای سمی
گویند زیرا که مثل سم کشنده است الا انکه سم بخاصیت می
کشد واو بغلبهٔ کیفیت ولهذا لفظ سم درین مبحث عام
تر است از سم مطلق واز دوای سمی وانچه با زهر مقاومت کند
یعنی نگذارد که سمی زهر در بدن اثر کند تریاقش گویند اگر مرکب
است مثل تریاق فاروق ومعجون طین وپازهرش نامند
اگر مفرد است چون پازهر حیوانی وگل مختوم وبسیار بعضی
همدیگر مستعمل میشود وبدانکه زهر در بدن گرسنه کارگرتر
افتد از انچه در ممتلی ونیز بدانکه سم مطلق یعنی انچه بخاصیت
مهلک است بدتر است از دوای سمی گرم واو بدتر از سرد
است واگر خواهی که معلوم شود انچه خورده شده از کدام قسم است
نظر کن اگر در بدن گزیدن وخلیدن بود ودر گرد ناف [illegible]
پیچش وسوزش ویا درد درون اندوه واضطراب باشد
دلالت کند بر دوای سمی گرم واگر خواب بسیار اید وگرخی [illegible]
روی نماید ودست وپای سرد شود دلیل دوای سمی سرد است

واگر هیچ علامت از اینها نباشد اما نبض و قوت ساقط شود
و عرق بر بدن نشیند و غشی روی دهد علامت سم مطلق است
و همچنین هریک زهرها را علامات خاصه هست که در بحث
از ایشان مذکور خواهد شد چنانچه گفته اند که اگر کسی افیون
خورد یا بیشتر از معهود گشنیز تر از بدنش بوی افیون یا
گشنیز توان شنید و اگر گوشت خرگوش دریایی خورد یا فربیون
یا فذاریخ از دهانش بوی عفن شنیده شود و گاه باشد که جرم
آنچه خورده شده بقی بیرون آید یا طعم و بوی او و در حین قی کردن
در دهان و بینی ظاهر شود و باشد که گوشتش در بول ظاهر گردد
و هرگاه علامات سم مطلق که مذکور شد ظاهر شود و سفیدی
چشم بیشتر گردد و زبان بیرون آید و نبض بتمام ساقط
شود و اطراف خنک گردد و عرق بسیار روان گردد دست
ازو باید شست باید دانست که بخوردن هریک از زهرها بتدریج
عادت میتوان کرد چنانچه ضرر نکند و مدار در علاج جمیع زهرها اولا
برقی است و ثانیا بدادن تریاق و ماء فرفین را درین شیوه

خاصیت

خاصیت عظیم است و بعد از قی و دادن تریاق و حقنه کردن که
اینها را علاج کلی گویند بعلاجات خاصه که در ذیل هریک مذکور
خواهد شد بعد از ذکر علاماتش اشتغال باید نمود و مقرر است
که تدارک سم جوهری که عبارت از سم مطلق است بفادزهر
اولی خواهد بود و تدارک دواء سمی بدوا که در وی تریاقیت
باشد یعنی ملایم مزاج انسانی و برازنده حرارت غریزی بود بهتر
خواهد نمود بدان شرط که دواء تریاقی در مزاج مخالف دواء
سمی باشد و این قاعده را در علاج گزنده ها رعایت باید کرد
یعنی زهر آنچه گزنده گرم است بدواهای تریاقیه سرد تدارک
باید نمود و اگر سرد است بگرم مشهور است که شخصی را
مار گزید چون بمردن رسید گزدمش گزید و رست و این جز
بان نتوانند زهر افعی گرم است و زهر گزدم سرد بدانکه بعضی
از زهرها را با بعضی از اعضا زیاده اختصاص است پس باید
که تحقیق این معنی کرده تا اهتمام بحال آن عضو بیشتر نموده شود
مثلا اگر در درون حرارت و اضطراب و سخن بسیار باشد

بجای روده اهتمام باید نمود و حقنه باید فرمود اگر تنوع و
برهم زدگی در درون ظاهر شود بعده باید پرداخت و مقی
باید ساخت و اگر آثار یرقان رو نماید بجگر باید پرداخت و
مفتحات باید داد و اگر غشی و خفقان شود رو بدل باید کرد
و مفرحات باید خورد و اگر مقدمات تشنج و صرع و سکته پسر
زند بتربیت دماغ مشغول باید شد و بر رست لخالخ باید کوشید
و اگر در عضوی حرارت ظاهر شود بطلاهای سرد سرد دش
باید کرد و اگر برودت پیدا گردد بدواهای گرم گرم بایدش
نمود و بر هر تقدیر تنوع نجات را از مسبب الاسباب باید
طلبید چه کار طبیب استعمال هر دوایی است در هر موضعی که
تجربه یا قیاس طبی تقاضاء استعمال ان دوا در ان موضع
کند اما تنوع ساختن کار حکیمی است که خواص را در اشیا
ودیعت نموده جل شانه و عظم برهانه **مقالهٔ اول در زهر
های کانی** چون الماس و سیماب و مرگ موش و مردار سنگ
دارزرد و سپیده کاشغری و گچ و زنگ آهن و خبث و

مقناطیس و زنگار و آهک و زرنیخ و زاگ و زمه اکلی
سرد و خشک است و نیم دانگ از سودهٔ او مهلک است
روده را ریش سازد و اسهال خون و پیچش آرد و از
خواص اوست که شکسته نشود مگر بر روی سرب تدارک
بلعابات باید کرد **سیماب و مرگ موش** سیماب زنده
نمی‌میراند و باسهال دفع میشود اما اگر در گوش ریزند در
بسیار کند و عقل زایل شود و تشنج آورد و گرانی سر
در انجانب که سیماب رفته ظاهر شود و گاه بود صرع و
سکته شود **علاجش** بیرون آوردن است چنانچه اب
را بیرون میکنند اما از خوردن سیماب کشته و مرگ موش بدن
ورم کند و زبان گران گردد و بول و براز بگیرد و گاه باشد که
اسهال خونی شود و از بینی و دهان و بیخ دندان نیز خون روان
گردد و گرانی بسیار در معده و گرد ناف ظاهر شود و باشد
که مرگ موش [illegible] اندکی خورده شده باشد بعد از سال یا بیشتر
در بدن اثر [illegible] و سیماب را گز [illegible] دهان و چنانکه شنند

علاج بعد از علاج مشترکه قی و سقی تریاق است و مکی
را سه درم باشراب یا با ماء العسل جرعه جرعه باید داد
بعد از ان بخوردن لعابات اشتغال باید نمود چنانچه در علاج
ریش روده مردارسنگ و ارزیز علاماتشان ورم
بدن است و ثقل زبان و گرفتن بول و براز و تنگی نفس
و خناق و بر آمدن شکم و گاه باشد که ایلاوس که بدترین
قولنجی است دست دهد و گاه باشد که رنگ چون اسرب
شود علاج بعد از علاج عام در دادن منقیات و مدرات
باید نمود چنانچه فی بطبیخ تخم کرفس و انجیر و شوت و بوره
باید فرمود سپیدهٔ کاشغری علاماتش سپیدی کام و زبان
و سستی اعضا و فواق و سرفه و دیوانگی و خشکی بدن بتخصیص
زبان و بیهوشی و پیچش و برگزیدن معده و درد دل و تنگی
نفس باشد که خونش سفید گردد علاج مثل علاج مردارسنگ
باید کرد و البته نباید گذاشت که در خواب شود گچ علاماتش
مثل اسفیداج است اما خناق وی قوی تر است علاج در دادن

لعابات مبالغه باید نمود و باقی علاجاتش چون اسفیداج
است ریزهٔ آهن و خبث که عبارت از ان چیزیست که از آهن
سرخ کرده وقت کوفتن جدا می شود علامات و پیچش و
گزیدن در حلق و خشکی و اندوه و غلبهٔ درد سر علاج بعد
از علاج کلی شیر تازه باید داد با بعضی مسهلات قویه بعد از ان
روغن گوسفندش باید داد و سرش را بروغن بادام و گل
چرب باید کرد و باشد که مقناطیس باید داد بعد از ان مسهل
و بطعامهای چرب باید میل فرمود و ازین تقریر معلوم شد که علاج
مقناطیس چیست زنگار و آهک و زرنیخ و صابونات نیز
حکم آهک دارد علاماتشان خشکی دهان است و درد معده
و گرفتن پیشاب و خون شکم و سردی اطراف و خناق و
بیهوشی و باشد که نوره در پیشاب ظاهر شود علاج بعد از قی در
دادن نان کلانغ و انچه از وی سازند مبالغه باید نمود چه او را
از تریاقات سموم مذکوره شمرده اند و طعامهای چرب باید
داد گفته اند بول دراز گوش اندکی و زهرهٔ آهو بره دو دانگ

بالاب کرم دهند نفع رساند **تاک و زهره** علامات سرفه بسیار
چنانچه باندک فرصتی سل شود وخون بر اندازد **علاج** شیر خر تازه
باید داد و دادن قند و عسل که مناسب است وشربت زوفا
را درین باب خاصیتی عظیم است وباید دانست که اب سرد
را بر ناشتا خوردن یا بعد از حمام یا بعد از جماع بلکه بعد از هر ریاضتی
که قوی باشد استسقا آورد تدارک بشراب کهنه کنند یا معجون
زعفران که در قرابادینات بدواء الکرکم مشهور است **مقاله دوم**
در زهرهای رویینده چون بیش وشیره بعضی گیاهها وبلادر
وکبیکج وچند بیدستر وکندش وبیخ کازران وسبز و
خربق سیاه وسفید وغاریقون سیاه وافیون ومغزهای
کهنه وشراب قدیم وعسل فاسد **بیش** بدترین زهرهاست
وزهر هلاهل نیز میگویند بنابرانکه در مملکت هلاهل که از
دیار سند است میروید و بس آورده اندکه اهل ان بلاد مداومت
بر خوردنش مینمایند و ضرری نمی یابند وعجب تر انکه از سند
بیرون می روند اگرچه صد قدم باشد وبیش را میخورند در ساعت

هلاک

هلاک میشوند هرچند خوردنش را در سند عادت داشته
باشند والعهدة علی الراوی وبیش اعظم اجزای او مرکبی است که
اورا رس گویند وباقی اجزای او ماه نرفین وعاقرقرحا و
دارچینی وقرنفل است بعضی بخوردن رس درین بلاد نیز که
خراسانست مداومت می نمایند ونفع می یابند باه را قوة
ومعده را درشت می سازد واشتهای آورد ورنگ را صاف
میکرداند واندک نشاط نیز می بخشد **علامات** دوار و
صرع وفرورفتن چشم خانه وغشی ورعاف وورم لب
وزبان ودرد سر عظیم **علاج** بابلی که تخم شلغم نیم کوفته جوشیده
باشند وروغن گاو در او انداخته قی باید فرمود پس تریاق
کبر ومعجون مثرودیطوس باید داد واز تریاقات اوست
پوست بیخ کبر و روغن گاو واعظم تریاقات اوست گیاهی
که اورا بیش موش میگویند وان گیاه بیشی بیش میروید گفته
اند هر بیشی که بیش موش از بیخ او روید ان بیش کل ندهد
وبار نشود واز غرایب انست که هر خاصیتی که بیش راست

و در دفع جذام و برص و کلف و نمش گاهی که طلا کنند پشی
بر عضو یا باحتیاط خورند پشک موش را نیز هست الا آنکه
یکی زهر هلاهل است و دیگری تریاق مرجع زهرها راحتی که
افعی گزیده را سودمند است و گفته اند چون موش پشک
خورد فربه گردد و بالطبع بدان مایل است مقصود آنکه یکی از
تریاقات پشک موشی است که از پشک فربه شده باشد
یعنی موشی پشک خورده حکم پشک موش دارد و بالجمله در دادن
لعابات مبرده و سایر مبردات مبالغه بسیار باید نمود چه حرارت
درو بتاحدی است که فوق او متصور نیست چنانکه اختیار
کردن رسی باآنکه مرکب است از دواهایی که مذکور شد بدین
طریق است که سر انگشت خشک بر سوده او زنند بر وجهی که
بقدر عدسی آلوده گردد پس انگشت را بیفشانند و بر سر
زبان زنند با وجود این احتیاط فی الحال حرارت اشتعال یابد بحدی که
خیال شود که مگر آتشی در بدن افتاده اما از غایت لطافت که
درو است زود تسکین گیرد و غریب آنست که شیخ بوعلی

در قانون در مبحث سموم در علاج عقرب آورده اند که قومی
گفته اند که اکثر کژدم گزیده بقدر گنجدی پشک خوردا اما پشک
نخورد درد تسکین گیرد و غیرد زیرا که نیم درهم از و کشنده است
شیره بعضی گیاهها یعنی شیره گیاههایی که بسبب غلبه
حرارت کشنده بود مثل محموده گفته اند که دو درم از و مهلک
است و نیز گفته اند که نیم درم محموده خورد او لا قبض شود
بعد از ان اندوه و عرق سرد و از خود رفتن دست دهد پس
در کار آید تا ناکار گردد اما دیدم که شخصی یکدرم و نیم محموده
خورد و نمرد و این بس غرابت دارد و بدانکه محموده را با وجود
سمیت از برای اسهال صفرا از اعماق بدن بطریق سرعت
دانگی تا دو دانگ از بریان کرده اش میتوان داد و طریق
بریان ساختنش را در شرح معالجات ایلاقی در مبحث سر
سام بیان کرده ام مقصود آنکه اگر بیشتر از شربت و ازشی
بتخصیص از غیر مشوی و از محموده غیر محمود خورده شود البته بکشد
یا نزدیک بمردن رساند مثل سایر متنوعات علامات او

مثل علامات دواء سمی گرمست که در اول رساله مذکور شده
در فتق شکم بیش از حد **علاج** دادن طعامهای چرب از سر
بز و دوغ واخ کرده را اندرین باب خاصیتی است **بلادر** بعضی
بلادر را میخورند با آنکه در چهارم مرتبه گرمست و ضرر نمیکنند
بلکه در فهمشان می افزاید خصوصا اگر با جوز مغز شکسته خورده
باشند اما بیشتر آنست که سرسام آورد و حلق و روده
ها را ریش سازد **علاج** خوردن مسکه و روغن بادام و شیر
خر و شورباهای چرب و افراط در آب جو و علاجات سر
سام بکار بردن و معلوم شد که جوز مغز فادزهر است پس
خوردنش سودمند خواهد بود **کبیکج** انی دارو بیست در
غایت حدت و حرارت چنانکه مشعبدان بر گلوی جانورش
مالند و تیغ کاردی در پیش آن جا نهد دارند پس چندان گلو
برکار[illegible]د که میرد علامات و علاجش مثل بلادر است
جند بید ستر که در عرف اشن بجگان گویند هرگاه کهنه و سیاه
شود سم بود علامات همان نوعست که در بلادر و کبیکج باکرتنگی

اواز

آواز و خناق عظیم **علاج** اولا با آب پودینه و شوت و عسل قی
کند بعد از آن تدرشیها میل کند و سرکه و شراب نافع است
اما اگر حلق ریش شده باشد شیر خر باید داد **گندش و بیخ**
گاوزبان و سبز و خربق سیاه و سفید و غاریقون سیاه
علامات جمیع اینها همانست که در علامات سم مطلق کاهی
که مشرف بر هلاک کرده اند مذکور شد در اول رساله و در
خربق آسوده کی اسهال قوی و خناق شود و اگر در بهمی خورده
شده باشد زبانش را گزیدن گیرد و تشنج شود پس میرد
علاج در قی مبالغه باید کرد و حقنهای قوی بکار باید برد و مفاصل
و اعضاش را چرب باید داشت و شیر گاو تازه باید داد و
در آب شیر گرمش باید نشاند و بالجمله علاج تشنج خشک
باید کرد **افیون** عبارت از شیرهٔ خشخاش سیاه است
دو درم از و قاتل است و بعضی چنان بخوردنش عادت
میکنند که اگر روزی نمیخورند هم است که بمیرند و مشهور است
که افیونی را سرکه نباید خورد و بعضی این را نیز رعایت نمیکنند و

ازو در هضم طعام وجودت اشتها نمایه می یابند می تواند
بودکه بسبب غلبهٔ برودت وپیوسته ماسکه را قوت
دهد و دهان معده را در هم آرد میکویند اندک نشاطی نیز
می بخشد و این سخن بعد تمام دارد **علامات** سردی اطراف
وسرکرد او فواق وتاریکی چشم وتنگی نفس وتیرکی رنک
وزردی لب وفرو رفتن چشم خانه وعرق سرد وسردی
نفس وخناق وخواب کران وکاه باشد که فارسین رود
وباشدکه اعضا در هم کشیده شود وعلامات کلیهٔ مذکور
شدکه کاه از بدن افیونی بوی افیون اید **علاج** درقی کردن
مبالغه باید نمود وانکوزه تریاق اوست وبالجمله هرچه
عصب را کرم کند نافع است چون فلفل ودارچینی وافسنتین
وسکبینج وسذاب وصعو وبمک وجندبیدستر وعسل
وشراب کهنه وکندش والبته نکذارند که درخواب رود
جندکه مویش را باید کند وبدنش را بروغنهای کرم چرب
باید داشت ودراب شیر کرمش باید نشاند وغذاهای چرب

باید داد **مغزهای کهنه** هر مغزی که تیز وبدمزه شود بتخصیص مغز
جوز وبادام وخستهٔ زرد آلو حکم زهر دارد اندوه واضطراب
وبیهوشی آرند **علاج** رب غوره ورب ریواج ورب سیب
ترش وامثال اینها باید داد وبالجمله هرچه بدماغ ودل ومعده
ملایم بود نیک است **شراب کهنه** چون بسیار خورند ممزوج
نباشد خناق آرد ودرون درد کیرد واضطراب واندوه بسیار
رو نماید خصوصا وقتی که غلیظ بود که بی شک شیرین خواهد
بود ودرین اعراض خواهد بود **علاج** بعد از مبالغه درقی فصد
باید فرمود ومسهل باید داد بعد از ان مزاج را باب خنک
ودوغ واب میوهای خنک سرد باید وکاه باشد که احتیاج
باستعمال کافور افتد **عسل فاسد** هرکاه که عسل را بوی کند
عطر اید فاسد شده وخوردنش جایز نیست واکر خورند
بیهوشی وعرق سرد کیرند **علاج** خوردن سداب وماهی
شور است وقی بسیار کنند کفته اند هرکاه در خوردن
کشنیز تر وابسیغول افراط کند از کشنیز سرکرد او بی عقلی

وکرانی آواز وخواب ومستی رو نماید ومشهورست که
باه را ضعیف میسازد واز اسبغول سقوط نبض وقوت
وسردی جمیع بدن بتخصیص دهان وتنگی نفس وکرختی
وغشی دست دهد علاجشان بسان علاج افیون است
وباید دانست که اسبغول شکسته روده ریش کند پس
اگر خورده شود علاج سحج باید کرد مقالهٔ سیم در زهرهای
حیوانی چون زراریح وسبز مگس وآفتاب پرست و
زهرهٔ افعی وپلنگ وببر وسگ لای وعرق چهارپایان
وخون گاو وخون وشیر بسته وشیر فاسد وگوشت
بوی ناک ذراریح که عبارت ازاله کلوک است از حیوانی
است که تمامشان زهرست علامات پیچش ودرد درون
وکرده وسر سبند وورم آلات تناسل ودر حرکت اندیشی
اگر مقدار سه طسو خورده شده باشد وسوختن دهان و
حلق واندوه وتب وتاریکی چشم وگاه باشد که بگمان آنکه
بولش میاید خواهد بول کند نتواند وباشد که خون بول کند و

بشد

باشد که پارهای گوشت از راه بول دفع شود وگاهی باشد که بر
اسهال شود وبیهوشی روی نماید وعقل زایل گردد وصرع
دست دهد ودر فصل بهار نیز کارگرتر افتد وسگ دیوانه
گزیده را می دهند نفع می دهد وطریق دادنش در آن مبحث
خواهد آمد علاج گفته اند که بال وپاشی با زهر بدن اوست وعکس
یعنی اگر غیر بال وپاشی را خورده باشد ودر وبال افتاده بخوردن
این دوا از هلاک می رهد اگر ازین دوا اختیار کرده باشد
بخوردن بدنش از مردن میجهد واین سخن دور می نماید چه
ازین کلام لازم می اید که اگر تمام او خورده شود زیان ندارد
وحال آنکه بی شک میکشد وبالجمله درقی کردن باب شوت
وروغن گاو افراط کنند وبروغن کنجد پشت چرب کنند و
بکشک جو وروغن گل وتخم خطمی وسپیدهٔ تخم مرغ و
لعاب اسبغول حقنه کنند وفصد کنند تا مثانه بسیار ورم
نکند وطعامهای چرب دهند ودوغ گاو وشش سود مند
وگفته اند که روغن نهی تریاق اوست ودر احلیل روغن گل

بکانند و در آب سرد کردش نشانند تا بوی خوش بکشد آید
سبز مکل و آفتاب پرست و این دو حیوان از سموم
قتاله اند اما مکل آبی را زهر نیست بلکه باز هر جمیع کزندهاست
و سبز مکل را که در سبزه زار می باشد بشراب بجهت تمام است
خود را در وی افکند و آن شراب حکم قاتل پیدا کرد و چون از و
درد دل گیرد و قی آید چنانچه بمردن رسد و آفتاب پرست
نیز همین حال دارد اما او باب میل دارد خود را در آبها ایشان
می اندازد و خورندهٔ آن آب را همین حال دست دهد و در علاج
با ذراریح شریک اند اما مکلی که در خشکی می باشد البته کشنده است
و علاج نمی پذیرد و اگر چهارپایش بگزد در ساعت بمیرد
زهرهٔ افعی و پلنگ و ببر و سگ آبی هر چهار زهره زهر اند و بجدی
قتاله اند که گفته اند علاج ندارند گویند مقدار نیم عدسی از هر یک که
خورده شود تا هفته و هم مردن هست **علامتشان** قی کردن پیاپی
و آنچه بیرون آید سبز و زرد باشد و از دهان و بینی اکثر طعم و بوی
صبر فهمند و چشمش زرد شده زهرهٔ پلنگ خورده اگر بساعت

را نمرد امیدوار توان بود **علاج** روغن گاو و خطبانا باید داد
و قی باید فرمود بعد از قی در دادن تریاقات مبالغه باید
نمود و بالجمله بقدر امکان اعضا را که عبارت از دل و دماغ و
جگر است رعایت باید کرد و زهرهٔ پلنگ را تریاقیست
مخصوص او که تریاق النمر گویندش و آن چنانست که
بگیرند از گل مختوم و حب الغار از هر یک جزئی و پنیر مایهٔ
آهو بره چهار جزو مجموع را بعسل خمیر کنند و مقدار یک جوز
بخورد و در آب میوه های سرد دشش نشانند **عرق چهارپایان**
چون خر و استر و اشتر از سموم قتاله اند و اگر شتر مست
باشد که عرق از پس گوششش گیرند بی شک بکشد و کف
شتر مست مجنون است **علامات** روی ورم کند و سبزی
زند و از بدنش بوی بیاید بتخصیص از زیر بغل عرق بد بوی
روان گردد **علاج** بعد از قی مثلث با روغن گل باید داد و
در دادن تریاقات تقصیر نباید نمود **خون گاو** چون تازه
بود و خام تنگی نفس و درد گلو و سرخی زبان و اندوه

واضطراب دست دهد و باشد که گوشت بیخ دندانها بریزد
وخناق شود و رنگ کزک رو نماید علاج مثل علاج خون
بسته باید کرد بعد از حقنه و مسهل وان بتفصیل می اید خون
وشیر بسته گاه باشد که خون در سینه یا در معده یا روده
یا مثانه به بندد و گاه شیر در معده سبب هلاک شود و این بر
خلاف زهرها که گذشته است چه در خارج بدن حیثیت سمیت
ندارد و چون سموم مذکوره بلکه در بدن بواسطهٔ بسته شدن
زهر میگردد بس خون و شیر جامد را از سموم شمردن خالی از
تکلفی نیست علامات اگر جمود خون در سینه است رنگ روی
فاسد شود و نبض ضعیف گردد و نفس تنگی کند و غشی
رو دهد و اگر در معده و روده و مثانه و با جمود شیر در معده
است سردی بدن و خناق و غشی پیاپی و صغر نبض و ضعف
دست دهد و در شیر جامد تب و فراشا و عرق سرد نیز ظاهر گردد
و اگر بستن شیر بواسطهٔ خوردن پنیر مایه بود بدتر باشد علاج
بعد از پاک ساختن بدن بدادن ملطفات و مقطعات سعی



باید نمود چون عسل و تخم کرفس و برنجاسف و پنیر مایه و
زراوند مدحرج و تخم سداب و حلتیت و تخم ترب و خبطنا
و امثال این و از تریاقها مثرودیطوس و تخم سنا و تریاق اربعه
نافعند و سرکه را در این باب خاصیتی است و اگر شیر بسته
از شوری اجتناب کند و مقرر است که اگر خون یا شیر در معده
بسته بقی دفع باید کرد و اگر در مثانه با درار و اگر در روده به
بحمل و اگر در سینه بسرفه و پنیر مایه بزغالهٔ کوهی را در این شیوه
خاصیتی تمام است شیر فاسد فساد شیر بدان بود که عفونت
پیدا کند از خوردنش سرگردا و بیحش و درد معده رو دهد و
گاه باشد که قی و اسهال شود بحیثیتی که بمردن [illegible] علاج عسل
قی باید کرد اگر هنوز چیزی در معده بود پس فلفل فرو برد و
شراب را در این باب نافع شمرده اند و معده را بروغن ناردین
چرب کند و بالجمله دهان معده را قوت دهند گوشت بوی ناک
اسهال و اندوه و زوال عقل و خواب گران آرد و گاه باشد که
از شواء مغموم یعنی از بریانی که در دم بریان شده باشد و گرمش

بنجیه باشند همین اعراض بوجود آید و همچنین چون ماهی را در موضع
نمناک یکدو روز بگذارند حکم شواء مغموم گیرد علاج آنهم بعد
از قی منبه است و گل مختوم و آب سیب سود دارد و اگر هیضه
شود علاج هیضه باید کرد قسم دوم در ذکر گزنده‌ها و تدارک
گزند ایشان و بنا این قسم بر دو مقاله است بدانکه مدار علاج
درین مبحث نیز بر دادن تریاقست و بر کم ساختن رطوبات
بدن بفصد و مسهل و چون معلوم نشود که چه گزیده اولا بالاثر
از زخم را باید جست پس زخم را باید مکید یا حجامه باید نهاد
و آنکس که می مکد باید گرسنه نباشد تا ضرر نیابد و دندان
داشته باشد تا مکیدنش فایده دهد و دهان را از زمان زمان
بروغن گل و گلاب بشوید و گاهی باستعمال طلاها که از مثل انگذه
کبوتر و کوکرد و سیر و بادیان رومی و فودینه و جندبیدستر
و انکوزه و خاکستر تاک و چوب انجیر سازند زهر را توان
کشید و تسکین دادن درد در جمیع لسوع از ضروریات است
و اگر خون از زخم نه ایستد داغش کنند یا قلقطار درو پاشند

کیاهی

کیاهی است که او را ترکی قلیچ اوتی و تازیک علف شمشیر
گویند گوشش نرم بسایند و بر زخم پاشند هیچ شک خون باز ایستد
از مجربات حضرت همایون است قدس روحه اسد وچه و زخم را
زود خشک نباید کرد بتخصیص گزیده سگ دیوانه را و تریاق اربعه
جمیع گزیده‌ها را سود دارد و ملاحظه نمایند چون معلوم شود
که چه گزیده بمعالجاتی که در مبحث هر یک بتفصیل می‌آید اشتغال
نمایند و فسانه و فسون از مقدمات مشهوره است اما در
کتب معتبره ندیده‌ام لیکن از یکی از اعاظم ناظرین بحال
این ضعیف و بادی بر این خجسته تالیف اعنی صاحب اعظم
و صدر معظم من لا نظیر له فی الآفاق خواجه شهاب الملة
والدین اسحاق ادام افضاله شنیدم که کرباسه گزیده را
افسون میکردند و بتدریج نیشش از زخم بیرون می‌آمد و درد
تسکین گرفت مقاله اول در ذکر حشرات چون مار و
کژدم و کرباسه و دلبنه و عنکبوت و زنبور و هزار پای
اکثر مارها که قتال که مهلت نمی‌دهند چون اژدها و مکلله جیب

کرباسه بالفتح جانوریست گزنده [illegible]

و بزاقه در اقالیم حاره اند اما از گزیدن مارانی که درین اقالیمند
بسر میبرد دارو توان دست و مارانی خورد که در ابادانیها و خانها
باشند اندک زهردارند و از ماران بنجندان و هم نیست اما افعی
که در زهرناکی میانه اند انواع اند و انچه گوشتش را در تریاق
فاروق کنند گویند ماده باید و سرخ رنگ و بعضی برانند
که ماده زهرناک تر است که دندان بسیار دارد و نر را
دو نیش بیش نیست و بعضی برانند که نر که اجوست
عجیب انست که چون مار را یک زخم زنند عاجز گردد و
چون زخم دیگرش رسد قوی شود و از مردم برهنه گریزان
است و در سرما عاجز باشد و از بوی و عرق اسب چنان
محترز است که اگر تازیانه بروی زنند بمیرد و طبعش بشراب
و شیر مایل است نه بینی که در علاج دود معده اول چند روز
شیر باید داد بعد از ان در همان وقت که شیر داده اند دارو
های که کشندهٔ دود است چون برنگ کابلی و باقلاء رومی و
درمنهٔ ترکی و قنبیل و غیران بشیر ضم کرده باید داد تا بسبب

استیاقی که بشیر دارد بی کلفت دارو هارا بخورد هلاک گردد
و بیفتد و نیم خورده مار را هر که خورد در ریح افند الاجزام که
نفع بیند و سوسمار را نیز از جنس مار شمرده اند اما زهر ندارد
و لهذا خوردنش را در شرع مباح داشته اند و نیز مار است
که او را تنین گویند بسیار عظیم زهر ندارد و بدندان گزد در
مقالهٔ دوم خواهد آمد گویند سماروغ چون در زمین نمناک
افتد بروزگار مار گردد محمد زکریا در کتاب کیمیا اورد آورده
که موی آدمی نیز حکم سماروغ دارد و این سخن عجب تر از ان
نیست که در شکم آدمی پیدا میشود که او را دود گویند شخصی
را علامات دود ظاهر بود ترکیبی از درمنهٔ ترکی و غیر ترتیب
دادم ان شخص از ان دارو بهر کس که در نواحی خود داشت
از همه دود افتاد و ان مردم قریب بسی کس بودند چنین
معلوم میشود که هر کس درمنه ~~ترکی~~ بکار می برد دود ظاهر میکردد
و مشهور است که در ایام جاهلیت گفتندی که در درون هر
کسی ماریست که انکس را بر خوردن منتبه میکند شخص را

سماروغ بالفتح والضم با واو فارسی
رستنی که از زمین غوزه گورستان برآید
بعضی انرا خورند شهرفان برای
جلاء بصر نافع است و انرا
زماروغ نیز گویند و
عامهٔ مردم چتر
مار خوانند
بنارسی
نبات
اردیه
گویند
...

جزوی تسکین نمی کند الا آنکه مقدار بیضه خورده بدارو اسقاط
دود پیچیده شد و بصحت گشت **علامات** رفتن خون از زخم
پس جرک و بیهوشی و بیهوشی و دیوانگی و اندوه و فرنشا
و تب و عرق سرد و سبز شدن بشره و پیاپی شدن نفس
و اخلاط رنگارنگ قی کردن و ورم کردن عضو و همیشه از
زخم رطوبتی روان باشد مانند روغن زیت اما بدبوی و دائما
از نواحی زخم برجوشد بعضی برانند که زهر مار سرد است بنا
بر آنکه گزیده اش را اعضا سرد می شود اما حق آنست که گرم
است و سرد شدن اعضا بسبب بواسطه فرو مردن حرارت غریزی
و بدانکه مارگزیده را تا سه روز خطر عظیم است و تا هفته وهم
و چون ازین گذشت رست **علاج** بعد از بستن عضو و مبالغه
در کشیدن زهر تریاق کبیر و مثرودیطوس باید داد و خوردن
انکوزه در اکثر زهرها نافعست تا دو مثقال توان داد و بشراب
و سیر مداومت باید نمود گفته اند که اگر مارگزیده بول
خود را خورد سودش دارد قضیب بز کوهی و خونش و

مغز سر ماکیان و کنجشک بریان کرده هر یک نافعست شوربای
جوجه اش دهند بدانکه اگر در تمام بدن زهر اثر نکرده بهتر آنست
که تریاق کبیر و داروهای گرم مثل آن ندهند تا حرارت افزوده نشود
بی ضرورت و در فصد نیز تعجیل ننمایند تا زهر بسبب فصد
پراکنده نشود اگر پراکنده شده فصد کنند تا رطوبات زهرآلود
از بدن بیرون رود اما و اگر مسهل دهند شحم حنظل در وی باید
که پازهر مار است گویند ماکیان نر را چون شکم بشکافند و بر
زخم مار یکبار بسته نهند درد را تسکین دهد بهتر شود با آنکه
کلوک کوفته را بر زخم بندند جذب زهر کند و گوشت مار را
بر زخمش نهند هم درد را تسکین دهد و هم زهر را بکشد ملازمان
حضرت اعلی خاقانی خلد ملکه فرموده اند که شنیده ایم و دیده که
مقعد خروس را چون بر زخم مار و کژدم و امثال آن نهند زهرش
را بکشد و خود بمیرد و این سخن نظیر آنست که مقعد گنجشک
را بر گوشت جرک [illegible] می نهند جرک را می کشد و خود می میرد
و بیش مردم آنست که در بیش سر مار مهره ایست که پازهر

اوست اما این درجایی مسطور نیست اینست طریق علاج که
گذشت اما احتیاط انست که اگر افعی زخم رساند فی الحال
ان محل اگر توان به برند و باشد که عضو را تمام باید برید و
داغ کرد **کژدم** انواعش بسیارست و زهر جمیعشان سرد
الا جراره که زهرش گرم است و این کژدمی است بسیار خرد
و دم خود بر زمین میکشد یعنی کژدم نیست و این جهتش
جراره گویند مشهورست که در شهر عجمی کژدم نیست و
اگر کژدم بسیار بکژد بمیرد که بغیر زهر زنده است **علامات**
بعضی را هیچ الم نرسد گویند چون زنی را که فرزند در رحم
داشته باشد زخم زند ان فرزند را از گزیدن کژدم الم نرسد
و اگر نیش کژدم را در کام طفل مالند همین خاصیت دهد و موضع
زخم بعضی را ورم کند و درد بسیار کند و زمانی بدن گرم شود
و زمانی سرد و دل ضعف کند و عرق سرد بروی نشیند و جمیع
اعضاش سست گردد و گاه باشد که زیر بغل و ذکر ورم کند و
باد در ون افتد و چشم پر آب گردد و اگر او صعب تر بود دندانها

برهم نشیند و اگر جراره گزد روز اول درد نکند و دوم روز درد عظیم
کند و زبان ورم کند و زخم در چرک اید و پیش اب خون شود و
غشی و خفقان دست دهد **علامات** یرقان ظاهر گردد و باشد
که قولنج شود و ازین رنج کم توان رست مشهورست که اگر کسی
کرفس خورده باشد و دران روز نیش کژدم گزد بمیرد و اگر ترب
یا بادروج خورده بود هیچ ضرر و الم نه بیند **علاج** بعد از بستن د
مو کیدن نمک و سیر و عاقرقرحا و حنا و افسنتین و بادرنجویه و
بیخ درخت حنظل و برگ درخت توت و انگنده کرم پیله و باد
روج و انگنده کبوتر و پیاز عنصل و اشنی بکلان و تخم کتان و تخم ترب
و مانند اینها باید نهاد و در عرقش باید آورد و بحمام و آب گرم کبوتر
را چون شکم بشکافند و بر زخم نهند فی الحال درد را تسکین دهد و اگر
کژدم در روغن کاومهرا سازند و از ان روغن عضو را چرب کنند
به شود و همچنین اگر کژدم یا موش یا کل شکافته یا اله کلوک یا
جو حل کوفته یا مگس نرم کرده یا تخم شلغم یا حب اترج سوده را
بروی نهند سود دارد گفته اند اگر هلاهل خورد فی الحال درد تسکین

کیرد گویند باد رنخو به با حب اترج را جوشند و ابش را بشراب
ضم کرده خورند درد تسکین گیرد ابوریحان آورده که هیچ علاج به
از مباشرت نیست بتخصیص عورات را در خواص قلانسی هست
که اگر گزیده باز گونه بر دراز گوش نشیند و یا در گوشش گوید که
و اگزدم گزیده درد تسکین گیرد و اگر چراره زخم زند هیچ چیز بهتر
از داغ نیست و گاه بود که بتریاق احتیاج افتد و انگوزه و سیر
و شراب از تریاقات اوست نفع رساند هم بخاصیت و
هم بکیفیت **کربابه** بنشش چون در عضو خلاند بماند **علامات**
فراوان او تب محرق و سبز شدن موضع و رفتن زرد اب از زخم
و گاه باشد که اعراض مارگزیده بظهور آید **علاج** اولا ابریشم خام
را بر چوب باید بست و باهستگی بر عضو باید کشید یا پشم
را بمقراض ریزه ریزه باید کرد و با اسپغول و اب مخلوط کرده بر
عضو باید بست تا نیشهاش برون اید و همه اعراض برطرف
شود گویند اگر خاکستر و روغن بروی نهند و در اب گرمش
گذارند همین خاصیت دهد و خاصیت افسون درین باب

گژدم

گذشت

۲۵

گذشت بعد ازان در مو کیدن مبالغه نمایند و ابی که در سبوس
گندم جوشیده باشد بر عضو ریزند پس مثل مار گزیدن علاج
باید کرد و بدانکه بندق هندی را که رته میگویند در جمیع لسعات
چون نیم درهم خورده شود نفع تمام است و طلاش نیز بر زخم
گزیده تسکین درد دهد خواه زهر گرم و خواه سرد **دلبنه** اصناف
فراوانست بدترینش انست که در مصر پروانه صفت
بر گرد شمع گردند **علامات** ورم عضو و سرخ شدن نیش
فی الحال و گاه باشد که سبز یا سیاه شود و از گزیدن بعضی درد
بسیار کند چنانچه رعشه شود و از بعضی اسهال و از بعضی
استرخاء و از بعضی ادرار بول و منی و ورم قضیب و از بعضی
درد معده و تواتر قی و از بعضی سرفه و درد سر و از بعضی
خواب گران و از بعضی تب و بعد ازان موت و نوعی ازوی
انست که چون خواهند چیزی بروی زنند اب دهان بر کسی
افکند از گزندش بد توان رست بلکه دست از خود باید
شست بتخصیص اگر بر عصب اگزد **علاج** جمیع را بعد

از تدارک کلی از بستن و موکبدن فرو بردن عضو است در آب دریا
یا آب گرم یا شراب و اگر حمامش برند تا عرق کند بهتر گویند اگر
اطراف عضو را در گل ارمنی و سرکه گیرند زهر بس ... و اگر در
ریگ خاکستر گرم گیرندش درد تسکین گیرد و اگر از آرد جو و
نمک و پوست انار و شراب طلا سازند شاید و تریاقی
که مخصوص این زهر است دهند سیاه دانه ده درم زیره پنج
درم باز سه درم حنظیا نانخواه کرفس کنکاج خشک
از هر یک دو درم معجون سازند بعسل و بقدر جوز بخورد غذاش
نخود آب بود که دارچینی و کنکاج داشته باشد شرابش نافع
است **عنکبوت** علامات سردی دست و پای و پوست انداختن
بدن و انتشار قضیب و باد در درون افتادن و نوعیست
از عنکبوت سیاه و بر زمین خانه سازد و دست و پای کوتاه
دارد از گزیدنش عضو خاریدن گیرد و سیاه شود و گزیده اش
را تب گیرد زیرا که زهر این نوع گرم است بخلاف انواع دیگر و یک
نوعیست که او را فهد گویند و در زبان فارسی مگس گیر مشهور است

زهرش

زهرش کار کر نبغد و نوعیست عظیم جثه و دراز پای که او را شبث
گویند از گزیدنش درد معده و قی قولنج و حبس بول رو نماید
و گویند مهلک است **علاجش** مطلقا مثل علاج دلبنه است و از
کشنیز تر و حضض و شیاف مامیثا و صندل طلا سازند اگر
علامات نوع اول رو نماید غذاش کنجشک جوجه دهند و باقی را
شراب نافعست و اگر سیاه دانه و سذاب و سعد را ساییده
بقند خشک فرو برد درد را تسکین دهد **زنبور** علامات
خاریدن بسیار و سرخ شدن عضو و ورم و درد و گاه باشد
که خون از محل نیشش برآید و گاه باشد که محل نیشش چون سر پستان
برآید و محکم گردد و نوعیست از زنبور کلان جثه و سر سیاه و
دراز نیش از گزیدنش درد بسیار شود چنانچه اگر بر عصب
زند تشنج شود و موضع بر جوشد و سیاه شود و زبان بگیرد
و گاه باشد که هلاک گرداند بتخصیص وقتی که پیشتر بر موش یا
مار مرده نشسته باشد زنبور را خاصیتی است اگر بدو تعرض نکنند
نیشش نزند و چون تعرض کنند دو زخمی کرده و بتعرض اهتمام نماید

و اکر کزدم کزد و زنبور عسل نیش در عضو کذارد **علاج** بعد
از بستن و کشیدن زهر مبالغه هرچه بیشتر چنانچه کفته اند موضع
نیش را بسر نیشتر کلان باید کرد و شیشهٔ حجام باید نهاد کویند
اکر تخم مرزنجوش یکدرم اختیار کند درحال درد برود بالجمله کل
ارمنی و کافور و طحلب که اکنهٔ مکل را کویند و نان کلاغ و تخم
شلغم و انکور توره و سرکین کاو و خطمی و کنجد و افیون و
مکس و چرک کرد سوراخ کدوی عسل هر یک باشد با سرکه
بعد از کوفتن طلا سازند درد را در زمان تسکین بخشد و خرقه
را که بهیچ خشک کرده باشند بر بالای طلا اندازند کفته اند که سپرز
کوسفند را بر عضو نهند سود دارد شیخ آورده که انچه درین
باب مجرب است انست که عضو را یک ساعت در آب کرم بکذارند
بعد از ان فی الحال در مکانی که سرکه در وی باشد نهند **هزارپای** که
کوش خر نیز کویند در هر جانبش بست و دو پاست و لهذا
در زبان عرب به الاربعة والاربعون مشهور است **علامات**
درد بسیار و تنکی نفس و بیهوشی و میل بسیار دارد بخوردن

شیرینی **علاج** بعد از تدارک کلی هیچ چیز به از طلاء سرکه و نمک نیست
کفته اند زهرهٔ موش کیر تریاق اوست شربا و طلاء و اکر همین چون
را بعد از کوفتن طلا کنند درد بیارامد و اکر زراوند طویل و خطیانا
و پوست بیخ کبر و ارد موشک را با همدیکر بعد از کوفتن و بیختن
بشراب یا ماء العسل ضم ساخته بر انجا نهند نفع تمام دهد ان شاء الله

مقالهٔ دوم در ذکر انچه بدندان بکزد از غیر حشرات چون
شیر و پلنک و کرک و شغال و یوز و سک و راسو و بوزنه
و کربه و تنین و نهنک و سکلابی دندان جمیع این جانوران دوا زده
کانه و چنکال شان انچه هست خالی از سمیت نیست و کاه باشد
که آدمی را بکزد و درد عظیم رو نماید بتخصیص اکر کرسنه باشد که
حکم سک دیوانه دارد و در **علاج** همه اهتمام کلی بکشیدن زهر
و تسکین درد باید نمود بعد از ان بتقویت دل مشغول باید شد و
پیاز و عسل و نمک را باید بر عضو کذاشت تا یک شبانه روز
و بروغن زیت جوشش باید داشت و پوست بیخ بادیان و بیخ
سوسن کبود و آرد باقلی و سذاب و پودینه و مغز بادام

تلخ و موشنک وبرک جلنک وخیار و بادرنک هر یک را
که باشد بعد از کوفتن با سرکه طلا کنند و مرهم اسود را که در قرا
بادینات مذکور است در جمیع دندان کزیدها را خاصیتی است
و همین علاج دارد کزیدهٔ شتر و اسب و استر و دراز کوش
و کورخر و روباه **اما تنین** ماریست که هم در خشکی بود و هم
در دریا و اورا زهر نبود بدندان بکزد چنانکه پیش ازین
معلوم شد مجرد زخم را علاج باید کرد و انچه مخصوص اوست
انست که عضو را در انکبین یا در سرکه که نمک درو انداخته
باشند نهند و کزیدهٔ سک وکرک را نیز همین نافعست **وبدانکه**
سک وکرک وکفتار و پلنک و شغال و راسو و روباه و
استر و خر چون دیوانه شوند از کزیدن ایشان خطر عظیم است
بکشیدن زهر و دادن تریاق بیشتر اهتمام باید نمود و چون
کلب بسیار دیوانه میکردد و بعد از کرک بدترین دیوانها است
و در میان مردم بیشی از دیکران است از علاماتش و آثار
کزیدهٔ او وعلاجش سخن باید کرد **اما علاماتش** سک دیوانه

را

را چشم سرخ و غبار رنک بود و کوشها او بخته و زبان بیرون
امده و سر در پیش و پشت کوز و دم در میان دو پا در
پیچ دیوار ها رود و از مردم ترسان بود و صاحبش را نا
شناسد و چون شیئی بیند بروی جهد اما آوازش برنیاید
و سکان از وی بکریزند و اکر نتوانند تملق نمایند و هرچند کرسنه
شود هیچ نخورد و در تشنکی نیز اب نخورد بلکه از اب اجتناب
تمام نماید و اکر باب رسد در جلد رویش اختلاج پیدا شود
اما علاماتش کزیدهٔ او ظهور خواص و اطوار سک است
بعد از هفته چون تنهایی و مکروه شدن روشنی و سوء خلق و
غضب و در مردم جستن و بر زمین غلطیدن و بدان مرتبه رسد
که اکر در اینه یا اب نظر کند سک بیند و مزاج کلبی چنان استیلا
یابد که بانک سک کند و مردم را نیز کزد و کزیدهٔ او را نیز همین
حالت دست دهد بلکه اکر کسی بقیه کزیدهٔ او را خورد بهمین حال مبتلا
کردد و چون بدین مرتبه رسد بمیرد کفته که تا شش ماه خطر
دارد و بعضی برانند که تا هفت سال دهم است اما تا چهل روز

وکزیدن سک دیوانه را بعد از یک هفته
حالتی عارض شود مثل دیوانکی از دوست
داشتن تنهایی وکریزان شدن از
روشنایی و ترسیدن از هرچه بیند
وخاصه از اب **رباعی**
هرکه که تن ترا درین هفته جاه
زخم سک دیوانه کند غم مخور ای
از بهر علاج باکها سیر و پیاز از ان
کاسنی نمک و سرکه بروی افکن
بو سنی

خطرش عظیم است پس هرگاه سگی بگزد که درد بوانگیش شک باشد
مغز جوز را بر جراحت مالند و پیش مرغی اندازند و پارهٔ نان به نزد
سگی اگر نخورند یا خورند و بمیرند دیوانه بوده واگر زنده مانند
نبوده علاج گفته اند تا چهل روز جراحت را تازه باید داشت
واگر مندمل شود سیر و جاوشیر و سرکه کهنه بازش تازه کنند
واگر احتیاج بمثل فلدفیون و نوره شود بکار برند وگاه بود
که داغ باید کرد و در ایام اول پیش از بر آکنده شدن زهر و
ان تا چهار روز بود به نیشتر گرد جراحت را جراحت باید کرد
و بحجه باید موکید و ازین مسهل باید داد هلیلهٔ کابلی دو مثقال
غاریقون وافتیمون هریک یک مثقال و [illegible] نمک هندی نیم
مثقال بسفایج و بجو ارمنی هریک یک مثقال مجموع را بعد از
کوفتن و بیختن حب سازند و هر روز ازین حب دو مثقال
بوی دهند و هر روز بر نهارش گنجشک جو دهند وابش را
با آهن بارها داغ کنند و گوشت مرغ و دراج و کنکاج نافعست
و در آب نیز افراط نمایند و بمثل تریاق کبیر و ثمانیه و [illegible] رجوع

کنند

کنند و از گرما و سرما اجتناب کنند و گاه باشد که فصد باید کرد
اما در خونش نگاه بکنند و بر معده اش طلاهای سرد باید انداخت
و بالجمله علاج مالیخولیا و امراض سوداوی باید کرد واگر گوشت
واگر گوشت ماهی شود یا نطرون یا کنر دم یا پیش اب آدمی
[illegible] تریاک و پودینه و جاوشیر یا بادیان سریشم ماهی
یا زنجار یا بورهٔ ارمنی و نمک یا کف دریا یا پیه گوزن یا حنا
و سرکه بر زخم طلا کنند هم زهر را بکشد و هم درد را ببرد و شیخ
آورده شراب ممزوج را بجز به کردیم نافع بود از تریاقات
اوست گوشت سگ دیوانه خصوصا جگرش و خرمهره
که عبارتست از مهره که در گلوی بعضی از خران می باشد در حین
زنده گیش بیرون کنند از تریاقات او و جمیع زهرهاست و پنیر
مایهٔ سگ نیز ازین قبیل است و بدانکه خوردن اله کلوک را
که در عربی ذراریح گویند و در بحث سموم حیوانی گذشت
درین تشویش اثر عجیب است بکرات و بعد از آنکه پر و بالش
را بیندازی مقداری و از عدس پوست کرده همان مقدار و از

هریک از سنبل وزعفران و دارچینی وقرنفل شش یکی ازان
مقدار ومجموع رانرم ساخته وبپخته وباب معجون ساخته
قرصها سازند هریک دودانک و هر روز یک قرصش
بله باب کرم یا بشراب واکر در خانه درد پیدا شود طبیخ علک
باروغن بادام یا مسکه باید داد و هر روزش در اب شیر
کرم باید نشاند تا درا[illegible]ناب کند و بشد که پارهای
کوشت از ذکر کند بول [illegible] هرند که مکس سک بجهت
وعلامت رستن انست که [illegible] سیاه بود
خاتمه مشهورست که چون در [illegible] ض نتوانند
کرد و ازاتش نیز کریزان بود هرکس بیخ [illegible] بود دارد
هیچ دده تعرض نکند کفته اند که اکر کسی زبان کفتار بخود داشته
باشد از سک دیوانه امن بود و اکر سداب و درمنه تر کی
بجوشند وابش در سوراخ مار ریزند بکریزد و همچنین از
طبیخ خسک واب نوشادر چون در خانه پاشند بکریزد و
همچنین اکر حنظل بزکوهی یا شاخ کوزن یا کوکرد یا موی آدمی

[illegible]

یا سکبینج یا زفت یا مقل ازرق یا بزرد یا پوست مار یا زرنیخ
دود کنند مار وکژدم بکریزند و چون کژدم یا روث چهار پا
پیه بز یا روغن کاو بر اتش افکنند ویا اب انکوزه در خانه
بپاشند کژدم بکریزد اکر کسی فندق بخود دارد کژدمش
نکزد وازدود درخت انار جمیع حشرات کریزانند کفته
اند که کربسه از زعفران بکریزد وزنبور از بخار سیر وکوکرد
بلکه از مطلق دود بکریزد و چون اب خطمی یا زیت بر خود مالند
نکزد ونیز بتجربه پیوسته که چون زبان را بدندان کیرند زنبور ان
نکزد حقیر زرد نتوانند کزید یکی از ظرفا روزی به بنده نوشته بود
که میکفتی که زبان چون زیر دندان کیرند زنبور نکزد کویا سهو
لسان بوده زیرا که چنین کردم و زنبور سرخ بر دست نشانیدم
کزید چه لاعلاج چیست بنده نوشتم که ان قاعده در شان زنبور
زرد ست اما زنبور سرخ را بجز زیر
دندان باید کرفت
تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد حکیم کارسازی راکه کارساز عشاق بینوای سای اوست
و ثنای بیعد کریم بنده نوازی راکه حمل برداری نقش بندان هوای
لقای اوست ٭ و درود نامحدود برای صاحب مقام محمود که پیشوای
انبیا و راهنمای اصفیاست ٭ و بر آل و اصحاب او که بزرگ نهادان
دین و راست روان راه یقین اند و بعد این چند سطریست مشتمل
بر معرفت اجزا و ارکان تصنیف و احوال و عوارض آن مرتب بر
دوازده مقام و خاتمه موشح بالقاب همایون و دعای دولت
روزافزون ماه اوج عظمت مهر سپهر سلطنت شهنشاه
دین پرور شهریار عالی گهر شعر
حامی ملت پناه ملک و دین ٭ جانشین رحمة للعالمین
مظهر لطف خداوند جهان ٭ خسرو غازی عبید الله خان
ابد الله تعالی رافته علی کافة المسلمین الی یوم الدین قبول اثر
یافته باشد که اثر قبول یابد اگرچه گردش دور زمان و دایره
ناسازد وران مقتضی این نوع ترنم و مستدعی اینچنین تکلم نبود

ولیکن الطاف بی نهایت حضرت اعلی بران داشت که خلاصه انچه
درین فن بااین کمینه رسیده است در قلم امد امید که بشرف نام او
و به تشریف قبول او گرامی گردد رباعی از جور سپهر کوکبی جست پناه
فیض ازلی سوی تو بنمود رهی راه ٭ در صورت عرضه داشت از محنت و غم
بنوشت صحیفهٔ پر از ناله و آه ٭ ومنه الهدایة والتوفیق

مقام اول در شرف علم موسیقی الحق این علمیست شریف
و صنعتی است لطیف که بهره از ارواح است نه اجسام را
این نغمه که روح قالب انسان بود ٭ همراه با وحیوة خوش پنهان بود
گویند که صوت بوده با جان همراه ٭ همراه بجان مگو که او خود جان بود
قال بعض العارفین فی کل نغمة من نغمات الموسیقیة اسرار الالهیة
لا یعرفها الا الخواص الاولیاء رباعی هر نغمه کزان شیفته گردد خاطر
سریست عیان واقف الا سر نبی ٭ تو غافل و فریاد کنان این نغمات
گر غفلت دل رهی و حاضر باشی ٭ طالبان کامل و سالکان مکمل را از
دوام ریاضات و التزام مجاهدات بموجب آیه کریمه والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم مطلب چه بر هایی از علایق و عوایق دنیا و مقصد غیر

۲۷

منقولات آشناسی وظایف طوایف مقربین بحضرت مولی نعت
بسیاری از شهبازان طریقت بسماع زمزمهٔ بندتی ازپای جان
کسسته در هوای وصال به پرواز آمده اند وکثیری از راه روان که
بعرضی از پای درآمده واطبا از مداوای آن عاجز مانده بشنیدن
آوازی بکمال صحت اصلی باز آمده اند رباعی آواز خوشت ز تن جدایی بخشد
باشاهد روحت آشنایی بخشد شعر گر در ظلمت روی بهر علم ولی
این علم ز هر عمل رهایی بخشد مقام دوم در بیان موسیقی و
تعیین موضوع او بدانکه موسیقی لغتی است یونانی ومعنی
او الحان است و در اصطلاح این فن علمیست که درو دانسته
میشود احوال نغمات را از حیثیت ملایمت ومنافرة ایشان
بایکدیگر واحوال ازمنه بین النغمات را از حیثیت قصر وطول
ایشان سبب پس مفهوم موسیقی دو قسم باشد یکی الحان
که مسمی میگردد بعلم تالیف ومعرفت ازمنه که تسمیه می یابد
بعلم ایقاع وموضوع این علم الحانست چه بحث کرده میشود
از احوال ذاتیهٔ او از حیثیت ملایمة ومنافرة چنانکه مذکور شد

در عراق از تو بلندی بیکنی
در حصار از انکه پستی بیکنی
گر نوا خواهی ره کوچک بگیر
سه گاه میشود ای سرفراز
شد ظریف ای برادر دلپسند
از حسینی پرده قصد مکن
از حسینی پستی اغاز کنی
ای برادر بکوچکاه ساز کنی

گر به اصفهان روی در ره مکن
بستنی نیز بزودی ای باهم
از بلندی بستنی بنشابورک بگیر
گر تو دانشی داری ای مرد فقیر
در بلندی ۲ راست روی او
بستنی مغلوب دان در کوچکی او
گر بلندی گیری ای مرد هزار
گر نوای ...
بستنی ... ابیکنی
بستنی از بوسلیک اغاز کنی
در زنگوله پرده را ساز کنی
گر تو نوروز صبا خواهی بدان
از بلندی بوسلیک بست ای جوان
از بلندی بستنی یاتی یادگیر
سر بلندی بیکنی عشاق را
پیروی براهیم عشاق را
گر شود عشاق بست ای هوشیار
زاولش نام است بکو یاد دار

بستنی عشاق زاول میشود
گر خوانند همچو بلبل میشود
بیست ... از دو ... مقام ...
... ...
... ...
و کوید

۱۱۱

